

«پیرپسر» بهترین شکل اقتباس است

29 تیر 1404

«پیرپسر» ساخته اکتای براهنی یکی از بارزترین آثار اقتباسی این روزهای سینماست که در عین اقتباسی بودن، زبانی کاملاً مستقل و منطبق با سینمای امروز ایران دارد.

بهاره گل‌پرور- آثار اقتباسی همواره در طول تاریخ سینما به دلیل بازآفرینی یک داستان، جزو محبوب‌ترین آثار نمایشی به حساب می‌آیند. یکی از محبوب‌ترین نویسندگان برای آثار اقتباسی در سینما و تئاتر، فیودور داستایفسکی است. دنیای داستان‌های این نویسنده جهانی رازآلود، پرتنش و در عین حال انسانی است؛ جایی که ذهن انسان به صحنه اصلی نبرد میان ایمان و شک، اخلاق و جنایت، عشق و انزوا تبدیل می‌شود.

شخصیت‌های داستان‌های او اغلب بین دو قطب خیر و شر، ایمان و بی‌خدایی، عقل و جنون، عشق و نفرت معلق‌اند و همین خاکستری‌بودن، آنها را واقعی و چندلایه می‌کند. «پیرپسر» ساخته اکتای براهنی یکی از بارزترین آثار اقتباسی این روزهای سینماست که طبق اشاره خود کارگردان، برگرفته از کتاب «برادران کارامازوف» داستایفسکی است؛ با این حال برخی منتقدان معتقدند که این فیلم در عین اقتباسی بودن، زبانی کاملاً مستقل و منطبق با سینمای امروز ایران دارد. اینکه شخصیت‌ها چطور بومی‌سازی شدند و مخاطب چگونه سه ساعت و ۱۰ دقیقه، پای فیلم می‌نشیند نشان از این دارد که بعد از مدت‌ها شاهد یک تجربه سینمایی بدیع در سینمای ایران هستیم.

درباره این فیلم و ویژگی‌های آثار داستایفسکی برای اقتباس سینمایی با آنتونیا شرکا، منتقد و مدرس دانشگاه گفت‌وگو کردیم.

این روزها فیلم «پیرپسر» یکی از بارزترین اقتباس‌های سینمایی روی پرده است. همان‌طور که در فیلم هم به آن اشاره شده، این فیلم اقتباسی از کتاب «برادران کارامازوف» داستایفسکی است. به نظر شما آثار این نویسنده روسی چه ویژگی‌ای دارد که می‌تواند برای اقتباس جذاب باشد؟

در سینمای جهان و در دوره‌های مختلف اقتباس‌های زیادی از رمان‌ها و داستان‌های داستایفسکی شده اما این بار در ایران کارگردانی مانند اکتای براهنی سراغ اثری می‌رود که تنها منبع اقتباسش داستایفسکی نبوده بلکه در اقتباس از اسطوره‌های ایرانی مثل «رستم و سهراب» گرفته تا اسطوره‌های تراژدی یونانی «ادیپ شهریار» (اثر سوفکل) نیز استفاده کرده است. به هر حال بخش عمده‌ای از اقتباسش «برادران کارامازوف» فیودور داستایفسکی است و حتی فیلم در جاهایی به «جنایت و مکافات» هم اشاره دارد که منبع اقتباس فیلم قبلی و اول براهنی «پل خواب» بود. من فکر می‌کنم همان‌طور که براهنی پیش از این گفته بود، داستایفسکی نویسنده مورد علاقه‌اش است که از دوران کودکی، پدرش او را تشویق به خواندن رمان‌های این نویسنده می‌کرد و همین موضوع باعث شده تا دلبستگی و علاقه‌ای نسبت به ادبیات روسیه در او ایجاد شود.

از دوران پیش از انقلاب و حتی اوایل انقلاب، همواره نویسندگان یا مترجمانی با گرایش چپ‌گرایانه بوده‌اند. بنابراین همیشه ادبیات روسیه و نویسندگانی مانند تولستوی، داستایفسکی، گورکی و... محبوب بوده‌اند و کارهایشان به فارسی نیز ترجمه شده است. این موضوع سبب شده که در بازار کتاب ما و در میان کتابخوانان امکانات زیادی برای دسترسی به این متون و ترجمه‌های متنوع از آنها وجود داشته باشد. طبیعتاً وقتی آثاری میان نسل‌ها زیاد خوانده شود، خود به خود علاقه به آن آثار ایجاد می‌شود. ضمناً آثار داستایفسکی دارای ماهیتی نمایشی هستند. بنابراین شرایط را برای اینکه تبدیل به یک اثر نمایشی (مثل تئاتر و فیلم) شود را فراهم می‌کند. این هم یک دلیل دیگر می‌تواند باشد که اکنون شاهد برداشتی از کتاب «برادران کارامازوف» باشیم.

جنبه‌های تصویری و دراماتیک داستان‌های داستایفسکی را چطور می‌بینید؟



کارهای داستایفسکی فقط ادبیات نیست بلکه - همانطور که گفتیم - در آثارش فضای نمایشی خلق می‌کند که بسیار قابل توجه است؛ مثلاً محیط و صحنه‌های شهری، شخصیت‌ها و دنیای کتاب‌هایش منحصر به خودش و دوره‌ای است که داستان‌ها و شخصیت‌هایش را خلق کرده است. برای همین برگردان داستان‌های او به سینما، باز هم رد پرنگی از زمان و مکان خودش دارد حتی اگر داستان، در دوران معاصر ایران خودمان بازسازی شود، به هر حال آن حس و حال و روحیه در اثر وجود دارد. این موضوع به اثر نمایشی تشخص می‌دهد و این است که جذابیت بیشتری ایجاد می‌کند.

فکر می‌کنید با این تفاسیر «پیرپسر» چقدر توانسته به جهان کتاب نزدیک شود؟

من کتاب را سال‌ها پیش خوانده‌ام و چندان جزئیات کتاب را به یاد ندارم. ولی حسن کار اکتای براهنی این است که توانسته اثری خلق کند که ضمن اقتباس، بومی‌سازی شده و مشخصه‌ها و هویت ایرانی هم داشته باشد. زمانی که این فیلم را می‌بینید فکر نمی‌کنید که اثری است متعلق به ۱۵۰ سال پیش روسیه که در دنیای دیگری اتفاق می‌افتد؛ آن را باور می‌کنید. مسائل و دنیای فیلم می‌تواند ایرانی باشد؛ این به نظرم بهترین شکل یک اقتباس است که کارگردان در عین حال که روح اثر را حفظ می‌کند بتواند در زمان حال هم به آن تشخص بدهد که قابل باور باشد و با مخاطب ارتباط بگیرد.

تحلیل‌تان درباره نمادهایی که در فیلم به وضوح دیده می‌شود چیست؟

مهم‌ترین نماد در فیلم، جدال تاریخی به قدمت بشر، میان پدر و پسر است که ریشه در عشق نهان پسر به مادر دارد؛ همان که فروید عقده ادیپ را از آن برداشت کرده. در این فیلم رضا (ولی‌زادگان) این عقده را

آشکار نشان می‌دهد خصوصاً در اواخر فیلم آنجا که به سالن متروکه آرایشگاه مادر مرحومش می‌رود. از طرف دیگر موضوع تمایل به پسرکشی (رستم و سهراب) هم مطرح هست که قدمتی به درازای تاریخ بشریت دارد. این موضوع را در شخصیت علی (حامد بهداد) می‌بینیم با خشم فروخورده‌ای که به پدر دارد و پدری که هویت و هستی فرزندان را زیر سوال می‌برد و وجود این رابطه خونی را حتی تکذیب می‌کند. همچنین جدال را در قالب جنگی که میان پدر و پسرها در پایان فیلم اتفاق می‌افتد و کشمکشی که ایجاد می‌شود، می‌بینیم.

فیلم یک مثال بارز تراژدی است؛ همان‌طور که «ادیپ شهریار» و «رستم و سهراب» تراژدی هستند. این فیلم نیز در قالب یک تراژدی مدرن در زمان حال است. افسانه رستم و سهراب را نیز در فیلم در تابلویی که در دیوار سالن خانه نصب شده، به صورت تصویری می‌بینیم که گاهی پدر جلوی آن می‌ایستد و قدرت‌نمایی می‌کند و تسلط پدرها و پسرها و تفکر پسرکشی را نشان می‌دهد که پسر نباید از پدر قوی‌تر باشد و در مقابل پدر قد علم کند. همچنین جدال در این فیلم در قالب مثلث عشقی نیز دیده می‌شود که میان پدر و پسر و یک زن ایجاد می‌شود؛ این جدال تنها جنبه پدر و پسری ندارد بلکه کاملاً جنبه رقابت مردانه نیز پیدا می‌کند؛ موضوعی که به نظرم یک روح خشن و در عین حال تراژیک جذاب به فیلم می‌دهد.



اگر بخواهیم درباره کاراکتر حسن پورشیرازی در فیلم صحبت کنیم، نمونه این‌گونه از شخصیت‌پردازی را پیش از این در سینمای ایران نداشتیم که نقشی تا این اندازه سیاه باشد. آیا به گونه‌ای است که مخاطب ایرانی آن را باور کند؟

متأسفانه باید بگویم در سینما دچار کمبود چنین شخصیت‌هایی در طول سالیان سال بوده‌ایم. واقعیت این است که در سینمای ایران معمولاً آدم بدی وجود دارد که آدم می‌کشد، جنایت و بزهکاری می‌کند و خشن است. این شخصیت‌ها معمولاً ضدقهرمان هستند که منجر به کشته شدن یا مردنشان می‌شود. اما از این قبیل نقش‌ها نداشته‌ایم. فیلم در قامت اسطوره‌ها ظهور پیدا می‌کند و این شخصیت به شکلی نماد تمام قد ابلیس یا شر است. حتی خود شخصیت هم در جایی از فیلم می‌گوید «من شیطان رجیم هستم». بنابراین ما گاهی در فیلم نیاز داریم که یک آدم صفر تا صد بد باشد که هر طرفش را بگیری باز هم نتوانی خودت را قانع کنی که جنبه‌های مثبتی هم دارد. حال درست است که در جاهایی از فیلم این شخصیت با

دوستانش درد دل می‌کند و می‌گوید «من به دنبال سر و سامان گرفتن هستم» و سایه‌ای از انسانیت را هم در آن می‌بینید ولی واقعیت این است که آنقدر این شخصیت به شکل باورپذیر منفور است که دیگر به هیچ شکل نمی‌توانیم با او احساس همدلی کنیم. یعنی محض رضای خدا در حق کسی خوبی نمی‌کند که فکر کنیم این فرد یک شخصیت چندوجهی دارد؛ این شخصیت کاملاً یک وجه دارد و آن وجه هم شیطنت و شرارت است. البته که شخصیت پیچیده‌ای دارد و تنها یک تیپ نیست و کاملاً کاراکتر دارد، ولی تمام وجوهش منفی و پلیدی است بنابراین این جسارت در نوع خودش جالب است؛ اینکه شما سراغ کاراکتری بروید که این همه منفی است و باورپذیرش کنید و خطکشی صریح و موضع روشنی نسبت به آن داشته باشید. فکر می‌کنم در سینمای ما جسارت زیادی می‌خواهد که کارگردان و خود بازیگر به خوبی از عهده آن برآمده‌اند.

به طور کلی می‌بینیم که اخیراً کارگردان‌ها اقبال زیادی نسبت به اقتباس در سینمای ایران نشان داده‌اند. این موضوع حتی در زمینه فیلم‌های کوتاه هم وجود دارد که از فیلم‌های جشنواره فیلم فجر نیز بیشتر دیده می‌شود. در مورد این موضوع چه نظری دارید؟

فکر می‌کنم هیچ دوره‌ای از تاریخ سینمای ما نبوده که کارگردان‌ها سراغ اقتباس نروند. اینکه کارگردان‌ها کمتر سراغ اقتباس رفته‌اند ممکن است با موضوع تطبیق دادن با داستان اصلی و ممیزی‌هایی که ممکن است بوجود بیاید، مرتبط باشد. نمونه بسیار بارز آن را اخیراً شاهد بودیم و آن سریال «سوشون» است. به هر حال گاهی ممیزی وارد می‌شود و در کار اختلال ایجاد می‌کند. شاید به همین دلیل کارگردان‌ها چندان تمایلی ندارند که سراغ اقتباس بروند. با این حال اقتباس سینمایی از آثار ادبی در سینما می‌تواند به یک فیلم غنا ببخشد و به نوعی اثر را غنی‌تر کند، این بدان معناست که اثر ادبی یا نمایشی وقتی به فیلم تبدیل می‌شود قطعاً می‌تواند به‌عنوان یک افزوده عمل کند. البته شاید متر و معیار ما در خوب و بد بودن یک اثر اقتباسی، کتابی باشد که از آن اقتباس می‌شود. واقعیت این است که اقتباس از یک اثر ادبی می‌تواند هم ذهن فیلمنامه‌نویس و خالق اثر را غنا ببخشد و هم به اثر فرصت ادامه حیات در طی زمان را ببخشد و این یکی از محاسن اقتباس کردن است.